

بازسازی خانه تخریب شده در محله شهید قربانی، یاری خیران را می‌طلبد

آرزوهای مدفون زیر آوار

۴



راه تجربه



فرزانه شهامت! «قربان مهربانی بشوم آقا! به همین زودی جوابم را دادی؟!» نجوای زنی است در آن نسوی خط، با امام رضا^(ع). چند لحظه ای طول می‌کشد. بانوی محله شهید قربانی، با بغض و بریده بریده می‌گوید که امروز، در اوج ناامیدی از کمک خیریه‌ها و دستگاه‌های امدادی برای بازسازی خانه آوار شده‌اش، دست به دامن امام هشتم^(ع) شده و اکنون، سوار اتوبوس و در مسیر بازگشت از حرم به سمت منزل است. او تماس تلفنی ما برای بازدید از خانه‌ای را که دیگر سرپناه نیست، نشانه رأفت آقا و گوش شنوای ایشان می‌داند. مریم خانم امیدوار است صدایش را به گوش اهالی خیران پیش محله برسانیم و آن‌ها برای سامان دادن این زندگی بی سامان یاری‌اش کنند.

آرزوهای ویران

خانه پنجاه و هشت متری بی سرو سامانی بود که خشت‌هایش را حسین آقا و مریم خانم، روی هم گذاشته بودند. نه حالا که گذر روزگار با طعم نداری، شکسته‌شان کرده است؛ بلکه سی سال پیش که جوان‌تر بودند و زور بازویی داشتند. در این سال‌ها، مریم خانم با کار در خانه‌های مردم و حسین آقا با جمع کردن ضایعات، چرخ زندگی را با هر زحمتی که بود می‌چرخانده. اگر ایام به کام بود و پولی برایشان می‌ماند، خرج گوشه‌ای از در و دیوارش می‌کردند تا شبیه خانه‌های معمولی شود یا که اثاثیه‌ای می‌خریدند تا چهار فرزندشان در رفاه نسبی زندگی کنند. هر چه بود، رضایت داشتند از تمام داشته‌هایشان و برنامه‌ریزی کرده بودند برای کاستن از نداشته‌هایشان.

مریم خانم، خسته از یک روز دوندگی بی‌ثمر می‌گوید: می‌خواستیم یکی از تیغه‌های خانه را برداریم و حیاط کوچکی را بکنیم مغازه. یک مقدار سیب زمینی و پیاز و گوجه بیاوریم برای فروش تا شوهرم با این دیسک کمر، برای پیدا کردن ضایعات، آواره کوچه و خیابان نباشد. بعد هم دست پسرمان را بندکنیم توی این کار.

مکت می‌کند و با آهی عمیق اضافه می‌کند: فردای شبی که تیغه را بتا خراب کرد، یکدفعه سقف، روی سرمان ریخت و همه چیز خراب شد، هم خانه و هم آرزوهایمان.

جایی میان امید و ناامیدی

یکشنبه پیش، حوالی ۹ صبح، سقف این خانه دو طبقه، به یکباره فرو ریخت، طوری که اکنون از تمام این خانه، تنها یک چار دیواری و تلی از آوار باقی مانده است. با وسایلی مدفون که تک‌تکشان باز حمت، خریداری شده بودند. حسین آقا با زانوهای که آن‌ها را از غصه در بغل گرفته است، می‌گوید: صد آن قدر بلند بود که ابتدا فکر کردم بمب منفجر شده است. دخترم زهره، می‌خواست خواهرش فاطمه را که بیماری ویلسون دارد، نجات بدهد که پایش گیر کرد و هر دو زیر آوار مانده بودند. همچنین پسر و عروسم که طبقه بالا بودند، دو تا دخترها را به هر بدبختی بود در آوردیم. پسر و عروسم را تیروهای آتش‌نشانی نجات دادند و اورژانس آن‌ها را برد بیمارستان.

از آن روز تا حالا، کار مریم خانم شده است رفتن به این اداره و آن خیریه. نتیجه‌اش فقط، مهر تأیید کلانتری پنجتن و آتش‌نشانی

هفت روز هفته، تشنج می‌گیرد. «مریم خانم این‌ها را در حالی می‌گوید که باتکان دادن گوشه چارقد، تلاش می‌کند هوای دم کرده این اتاق بدون پنکه را از خود دور کند.

این فضای پانزده متری را یکی از خیریه‌های محله، به رایگان در اختیار خانواده قرار داده است تا از آوارگی نجات پیدا کنند؛ اتاقی بایک اجاق گاز کوچک و چند تکه ظرف که گرمای هوا، به جای تمام امکانات نداشته آن، نشسته است.

او ادامه می‌دهد: به چندتاداره سر زدم. گفتند بوجه‌ای برای کمک به ما ندارند. ظهر بود که ناامید و هلاک از خستگی، رسیدم به بالاخیابان. برای سوار شدن به اتوبوس و آمدن به خانه، باید خودم را می‌رساندم به ورودی طبرسی.

یک نفر گفت از داخل حرم برو. به خودم آمدم و دیدم ورودی شیرازی ایستاده‌ام. چادر نداشتم و چون در ورود و خروج یکی نبود، از چادرهای حرم نمی‌توانستم امانت بگیرم. یک‌هویکی از زائران آقا که مشهدی هم نبود، چادر زیبا و نو خودش را به من هدیه داد و فقط گفت: «دعایم کن».

با شوق اضافه می‌کند: آقا من را طلبیده بود انگار. رفتم داخل صحن و حال و روز پریشانم را برای حضرت تعریف کردم. ممنونشان هستم که بین آن همه خستگی، به من پناه دادند و با دوسه لیوان آب خنک از آب‌خوری‌های حرم، حالم را خوب کردند. بعد هم که شما زنگ زدید و گفتید از روزنامه‌اید. ماکس و کاری نداریم و نمی‌دانیم باید چه کار کنیم. محض رضای خدا صدایمان را به اهالی محله برسانید.

جایی برای خیرخواهی

عباس بوژمهرانی، عضو شورای اجتماعی محله شهید قربانی، در گفت‌وگو با ما از پیگیری‌هایی می‌گوید که برای رسیدگی به وضعیت این خانواده نیازمند، انجام شده است. او می‌گوید: مهم‌ترین نیاز خانواده، داشتن سرپناه بود. فضایی داشتیم در خیریه حضرت خدیجه^(س) و ایستاده به هیئت قمر بنی هاشم^(ع) که به صورت موقت، در اختیارشان قرار داده‌ایم.

او ادامه می‌دهد: به جز اقلام غذایی که برایشان فراهم کرده‌ایم، در گروه مجازی هیئت، به اعضا فراخوان داده‌ایم تا هر کس در حد توانش، باری از دوش خانواده بردارند اما واقعیت این است که هنوز، حجم کمک‌ها با میزان نیاز خانواده، فاصله زیادی دارد. عضو شورای اجتماعی محله شهید قربانی از خیران می‌خواهد برای کمک به این خانواده، پیش قدم شوند.

بر اصل حادثه بوده است فقط. او نمی‌داند با این تأییدیه مهر و امضا شده، دیگر باید به کجا برود تا مثل دو نهادی که دست رد به سینه‌اش زدند، پاسخ منفی دریافت نکند. دل‌نگران است برای سه قلم از داروهای فاطمه که تمام شده‌اند، همین‌طور برای وسایل زیر آوار، پاییز در راه و آینده‌ای مبهم که تنها نقطه روشن آن، امید به خدا و عنایت امام هشتم^(ع) است؛ درست مثل زیارت ناگهان امروز که با چشم‌هایی خیس، ماجرایش را تعریف می‌کند تا برای بار چندم به خودش یادآوری کند که آقا حواسشان به همه چیز هست.

دلخوش به زیارت امام رضا^(ع)

«۷ صبح، فاطمه را سپردم به خواهرش. توی این ۲۸ سالی که مراقبش هستم، فهمیده‌ام تشنج کردن‌هایش، حساب و کتاب ندارد و یکی دائم باید مراقبش باشد. یک بار می‌بینی چند روز پشت سر هم، تشنج به سراغش نمی‌آید، گاهی هم می‌بینی که

